

گرگ خاکستری

کتاب «گرگ خاکستری» نوشته مختار عوض‌اف، داستان نویس قزاقستانی، اثری داستانی با موضوع پیوند انسان و طبیعت است که توسط صفر عبدالله ترجمه واز سوی انتشارات خردگان در تهران چاپ و منتشر شده است. در این داستان سخن از گرگی در میان است که همراه مردم و در شرایط غیر معمولی بزرگ شده وبدیختی‌های زیادی را به سر مردم آورده است. این گرگ تربیت‌کننده و پرورش‌دهنده خود را که پسرپچه‌ای است، می‌درد. نام این پسرپچه «فرمش» است که با تیغ دندان گرگ کشته می‌شود. محتوای اصلی این داستان فاجعه‌بار که با مرگ پسرپچه‌ای خردسال به پایان می‌رسد، جز صیغه روانشناسی‌اش، رویارویی انسان را با طبیعت وحشی به تصویر می‌کشد. کودک با دل پاک و به امید آنکه می‌تواند «عالم و آدم» را دیگرگون کند، به تربیت گرگ سرگرم می‌شود. گرگ نیز، کودک را دوست دارد؛ با این حال، همانگونه که سعدی در گلستان به زیبایی تمام گفته است، محبت پاک و بی‌الایش آدمی نمی‌تواند طبیعت گرگ را دیگر کند. مختار عمرخان‌اولی عوض‌اف (۲۸ سپتامبر ۱۸۹۷ – ۲۷ ژوئن ۱۹۶۱) از نویسندگان قزاقستان و یکی از پایه‌گذاران نثر جدید در کشور قزاقستان است که بیشتر به‌خاطر نمایشنامه‌های خود معروف است. او بیش از ۲۰ نمایشنامه و داستان‌های زیادی نوشت. وی عضو فرهنگستان علوم جمهوری قزاقستان بود و ۳ نشان افتخار دولتی دریافت کرد. اثر شاخص او به نام «راه‌آبی» و همچنین رمان‌های دیگری از او چون «صدای تیر در گردنه» به فارسی ترجمه شده‌اند. رمان حماسی و ۴ جلدی «راه‌آبی» از آثار ادبی مهم در دنیای ادبیات داستانی است.

فقط بیا

کتاب «فقط بیا» نوشته فاطمه دانشور جلیل، مجموعه‌ای از داستان کوتاه با موضوع دفاع مقدس و با محوریت فرزندان شهید، جوانان و جوانان زمان جنگ تحمیلی است که از سوی انتشارات شهید کاظمی چاپ و منتشر شده است. این کتاب شامل ۱۲ داستان کوتاه با شخصیت‌های مختلف دختر و پسر در گروه سنی نوجوان است که دغدغه آنها برمی‌گردد به دلمشغولی‌های فرزندان رزمندگان اسلام در دوران ۸ سال دفاع مقدس که این فرزندان یا پدرشان شهید شده یا جانباز و یا مفقودالثر هستند و در هر داستان هم از زاویه دید شخصیت‌های داستانی به موضوعات مطرح در آن سال‌ها پرداخته شده است.
درواقع، نویسنده در هر یکی از داستان‌های این مجموعه سعی کرده بخشی از مشکلاتی که بچه‌های آن دوران داشتند را در کتاب بیاورد.
با توجه به اینکه معمولاً دنیای واقعی گاهی تلخ‌تر از دنیای داستان است، نویسنده این مجموعه نخواست تلخی زمان جنگ را برای خوانند گانش زنده کند؛ بلکه در این مجموعه قصد دارد روایت‌های خواندنی و ملموس از شجاعت و ایثار و از خودگذشتگی رزمندگان و خانواده‌های آنها در دوران ۸سال دفاع مقدس را در قالب داستان برای خوانندگان روایت کند؛ روایتی که فرزندان رزمندگان در زمان جنگ آن را به یادماندنی کردند.

این ترک پارسی گوی

کتاب «این ترک پارسی گوی»؛ تحلیل و بررسی شعر شهریار به قلم حسین منزوی، شاعر نام‌آشنای معاصر است که از سوی انتشارات سوره مهر چاپ و منتشر شده است. حسین منزوی در این کتاب از شهریار به‌عنوان شاعر شیدایی و شیوایی یاد می‌کند و شعر او را با عناوین مختلف از قبیل تذکره احوال، شعر شهریار، غزل شهریار، مکتب شهریار، هذیان دل و حیدریار و… با قلم شیوای خود نقد و بررسی می‌کند.
منزوی می‌گوید: «دfter شهریار همیشه برای تسخیر دل مشتاق من طرفه‌هایی در آستین داشته است. اگر در ۲۰سالگی غزل‌های عاشقانه‌اش را دوست داشتم و در ۴۰سالگی «ای وای مادر» او را می‌پسندیدم و در ۴۰سالگی با هذیان‌هاش دل‌افاق شور و حال پر می‌گشودم، امروز در عین حال که تمامی آن شعرها را که سوگلی‌های ۲۰ و ۳۰ سالگی‌ام بوده‌اند دوست می‌دارم، با غزل‌های جاف‌فاده پیرانه سرش خلوت می‌کنم و دیوان و دفتر او از کتاب‌های بالینی من است.»
حسین منزوی در مقدمه این کتاب، درباره اهداف خود از نگاشتن این اثر پژوهشی یادآوری می‌کند سعی دارد خواننده را در تجربیات خود سهیم کند و شناختی را که در سایه خواندن شعرهای شهریار به آن مشرف شده، به خواننده انتقال دهد. در بخشی از کتاب با عنوان «شعر شهریار» می‌خوانیم: «شهریار نیز چون هر شاعر بزرگ دیگری، در شعرش ادوار مختلفی را، تجربه کرده است و این ادوار علاوه بر آنکه تابع فصل‌های مختلف حیات شاعر از جوانی و میانسالی و پیری‌اند، از تغییرات و تحولات دیگر زندگی او نیز متأثرند.»

سینما حمید رستمی

بازیگری را چنان ا نقادان که خوش‌بین‌ترین افراد هم از پیش بینی آن ناتوان باشند و از روزی بگویند که ستاره سینمای بدنه دهه ۸۰ که در کنار بهترین بازیگران و کارگردان‌ها هم در نهایت به یک اجرای متوسط رو به پایین دست می‌زد، به جایگاهی برسد که بی‌هیچ دغدغه‌ای تبدیل به انتخاب نخست کارگردان‌ها برای نقش‌های بسیار سخت، با لهجه‌ها و گویش‌های متفاوت شودو سیمرغ بلورین برایش حلال‌تر از شیر مادر جلوه کند.

در آغاز

الناز شاکردوست بازیگری را با فیلم‌های این‌جا…آخر دنیا، مجردها، گل یخ و عروس فراری شروع کرد تا یک بازیگر چشم‌رنگی به بازیگران آن‌برهه سینمای ایران اضافه شود که در بیشتر اوقات مشغول بازی در نقش دختر دم‌بخت، چای مزمارسم خواستگاری و پرو کردن لباس عروسی در مقابل آینه هستند و در نهایت چالش‌های پیش روی عشاق جوان را به تصویر می‌کشند. اما خیلی زود نقش‌های خوب از راه رسید و چه‌کسی‌امیر را کشت؟ (مهدی کرم‌پور) و چند می‌گیری گریه کنی؟ (شاهد احمدلو) فیلم‌هایی بودند که می‌توانست در آنها خودی‌نشان داده و در تثبیت مسیر بازیگری‌اش گام بردارد. اما در اولی بین نامداران عرصه بازیگری چون خسرو شکیبایی، نیکي کرمی، علی مصفا، آتیلا پسیانی و امین حیایی خیلی فرصت عرض‌اندام پیدا نکرد و تک‌نفره و مونولوگ بودن صحنه‌ها هم باعث شد که نتواند از توانایی‌هایش در تحت‌تأثیر قرار دادن بازیگر مقابل سودجسته و تک‌گویی‌هایش هم نمی‌توانست در رقابت با همبازی‌هایش در رتبه‌های بالاتری قرار بگیرد. هر چه بود تلاش‌اش دیده شد و دست کم تبدیل به پاشنه آشیل و نقطه‌ضعف فیلم‌نما شد اما هنوز مسیری طولانی برای اثبات شایستگی‌هایش به‌عنوان بازیگری توانا در پیش‌رو داشت. در دومی هم به‌نقش ایران، نمادی از تمام دخترکان رنج‌دیده، غمگین و محروم از شرایط استاندارد زندگی آن مرز و بوم به شغل «گریه کنی» در مراسم مشغول بود که می‌توانست تحلیل‌های فرامنتی و بار کنایی هم داشته باشد. تا اینکه آشنایی‌اش با رضا شایسته

الناز شاکردوست بازیگری را به او نشان داده و یکباره مراسم عزا تبدیل به عروسی شده و او هم ایفایگر نقش نخست این جشن واقعی شود. شاکردوست در این فیلم با شهرام حقیقت دوست زوجی دوست‌داشتنی و قابل‌باور خلق کرده که می‌شد معصومیت، غم و اندوه و گریه‌های بسیار، سخت‌کوشی و ایثار را در پشت چشم‌های خسته و بی‌حالتش دید و در طول فیلم ایران زجر کشیده برای آندوه‌دیگران و مشکلات زندگی شخصی خود را در روابط با شخصیت‌های دیگر حس کرد.

مسافر اتوبوس شب

سال‌های میانی دهه ۸۰ روزگار پرکاری شاکر دوست است و بعد از قاعده بازی، در خدانزدیک است (علی وزیریان) به نقش معلم جوانی که در روستاهای شمال تدریس می‌کند و مجبور است هر روز مسیر طولانی را بر ترک موتور پرسی شیرین‌غفل سوار شده و راه‌های روستایی و جنگلی را طی کند ظاهر شد که در ادامه، رابطه‌ای لطیف بین‌شان شکل می‌گیرد. نقش کوتاهی در اتوبوس شب (کیومرث پوراحمد) داشت که چشمانتظار همسرش سعاد بود که به خط مقدم جبهه رفته و دلاوایی خاص زنان ایرانی را در چشمانش خلاصه می‌کند. بی‌وفا و مجنون لیلی هم نتوانستند چیزی به‌اندوخته بازیگری‌اش اضافه کنند اما شخصیت‌نورا در فیلم روح‌الله سجازی (درمیان ابرها) نقشی پیچیده، سخت و تاحدودی گنگ است که تلاش‌های شاکر دوست برای زبان‌من‌درآوردی‌که ملغمه‌ای از فارسی و عربی است نمی‌تواند به‌یاد بنشیند

کار بازگس آبیار و شادنقشی در شبی که ماه کامل شد به همراه یک همبازی در جه که تمام آن چیزهایی بود که شاکر دوست برای تثبیت سیمایی جدید بازیگری‌اش لازم داشت و آن قدر باهوش و باصرافت بود که این موقعیت را از دست ندهد و نقش سنگین فائزه را مستقل از تمام تجربیات قبلی ایفا کند و با یک فداکاری محض تمام مشکلات و رنج‌های دوران فیلمبرداری را جسورانه تحمل کرده و تمام حس‌های موردنیاز صحنه‌ها را گشاده‌دستانه بروز دهد تا بدبین‌ترین تماشاگران هم در شایستگی‌اش برای دریافت سیمرغ بلورین جشنواره فجر تر دیدنی به خود راه دهند. یک دختر جوان امروز با تله‌پچه قمی که در پی عشقی جوانانه، ناخواسته داخل یکی از هواناک‌ترین و معروف‌ترین تشکیلات مشخص نیست و بعد از تحمل مصایب بسیار، جانث در غربت توسط عز‌زترین شخص‌اش (همسر) ستانده می‌شود. حجیم بالای نقش فائزه به همراه لهجه‌ای که بازیگر به آن اضافه کرده و لنگ بودن یکی از باهائیش که البته در نماهای فیلم چندان مشخص نیست و کارپردی هم ندارد و ایفای نقش یک دوره چندساله از زندگی مشترک عبدالحمید و فائزه که مستعمل بر آشنایی، نامزدی، ازدواج و یچه‌دار شدن، تردید، مخالفت و تعارض است، شرایط ایده‌آلی است برای خودنمایی یک بازیگر در صحنه‌ها و به نمایش‌گذاشتن حس‌های مختلف از شادی، سرور و خوش‌بختی تا ترس، اضطراب، استیصال و تلاش برای نجات جان خود و فرزندان و در پایان یک ناکامی تمام‌عیار و شکست مطلق و

فرهنگ



عکس‌های آبیار

مروری بر کارنامه بازیگری الناز شاکردوست

در میان ابرها

بازیگری که این روزها با فیلم‌های «ابلق» و «تی‌تی» موردتوجه تماشاگران است

الگوی موفقیت، با تغییر رویکرد و سخت‌پسندی، به سالی یک فیلم‌بسنده می‌کند.

رسوایی و خفگی

این رویه در سال‌های اول و دوم بس‌اد فیلم ناموفق بوی گندم و توو من همراه می‌شود اما در سال سوم به رسوایی (مسعود دهنمکی) می‌انجامد که بر خلاف زمستانی داستان و تلاش برای ملموس بودن نقش انرژی زیادی از بازیگری می‌گیرد ولی به‌خاطر شیکی بیش از اندازه و حس‌های الکن، میزان باورپذیری‌اش توسط مخاطب کم است و متوقف ماندنش در سطح، سبب هدر رفتن زحمات طاققت‌فرسای بازیگری می‌شود که قرار است به‌خاطر فقر، عروس خانواد‌های متحول شود که پسری مشنگ‌گ دارند. انگار سیمایی بازیگری شاکر دوست شکل می‌گیرد و رفته‌رفته در قالبی کلیشه‌ای تثبیت می‌شود؛ دختری جوان و معصوم که‌از خانواد‌های درگیر مشکلات مالی فراوان آمده و تنها راه برورفت خانواد‌هاش ازدواج‌او با مردی پولدار و سالمند یا جوانی کم‌عقل است و مجبور است با پشت پا زدن به حق انتخاب خود، ایثار و فداکاری را سرلوحه قرار داده‌او از عشق خود بگذرد و در میانه راه به واسطه تردیدهایی که در ورشش شکل می‌گیرد، باقی‌شده و قرار بر اقرار بر ترجیح می‌دهد:نقشی که در تابوو گل یخ هم تکرار شده بود. او در تابوو (خسرو معصومی) در نقش بهار، دختری است که دل در گرو مهر معلم روستا دارد و به‌اصر ا پدر باید به عقد پیرمردی به نام سالار درآمده و پا روی عشقش بگذارد. در آخرین لحظات حرات پیدا کرده و فسرار را برایش در می‌دهد تا خود مسیر زندگی‌اش را مشخص کند. تلاش‌های شاکر دوست برای تشخیص در بازیگری و بالا بردن کیفیت آن به ثمر نمی‌نشیند و او آرام‌آرام خسته شده و تن به بازی تقدیر دارد و سعی می‌کند خود را وقف سیمایی بدنه کرده و با موفقیت در گیشه، دست کم ظرف‌داران خاص خود را داشته باشد. در نتیجه پرکارتر از همیشه، طی ۲سال ۱۴فیلم را روانه اکران می‌کند که یک بازی دوسر فاخر را برایش در پی دارد؛ چون نه می‌تواند به آن فروش‌های رژیایی که مدنظر سازندگان بود دست یابند و نه دستاورد هنری خاصی برای خانم بازیگر دارند. در نتیجه در پی کشف



در رتبه پایین‌تری قرار می‌گیرد و نقطه‌ضعفش لهجه نامناسب و عدم‌موفقیت کامل در حفظ رکورد لهجه، گاهی به فیلم ضربه می‌زند. نکته‌ای که برعکس آن را در تی‌تی (آیدا پناهنده) شاهد بودیم، شاکر دوست در قامت دختری گیجانی که صداقتی خاص و یگانه دارد ظاهر می‌شود و همین ویژگی باعث سوءاستفاده اطرافیان به‌خصوص امیرساسان (نامزدش) می‌شود. نقش آدمی با توانایی‌های خارق‌العاده را به‌شدت پذیرفتنی درآورده و انگار با نیروی آن چشم‌هاست که می‌تواند لیوان را به حرکت درآورد و در مواجهه با دریا سلامتی ابراهیم را بخواد. شاکر دوست در تی‌تی یکی از ماندگارترین شخصیت‌های سینمایی ایران را خلق کرد تا سال‌های سال بعد هم بخش زیادی از علاقه‌مندان سینما با یادآوری نامش، دخترکی شیرین و دوست‌داشتنی با لباسی فرمز را به یاد آورند که در حال نوازش خرگوشی در آغوش‌اش است. زندگی با وجود آبار حاملگی و وضع حمل، یک مادر شدن واقعی به‌او به‌کار بود و تی‌تی این عشق را در نهایت باید با یک خرگوش تجربه می‌کرد که عامل اتصالش با ابراهیم بوده و ذهنای کاملاً جداگانه، آنها را از طریق کاغذهایی که زیر نقش خرگوش‌ها انداخته بودند به هم وصل می‌کرد. شاکر دوست اما تجربه کردن در حوزه‌های مختلف را از سر بینداخته و در مطرح (مصطفی کلبایی) سعی در کشف دیگر جوه قوه بازیگری‌اش برآمده؛ در نقش دختری شاد و سر حال که عشق خوانندگی دارد و سودای مهاجرت که ترکیب پدر-دختری خوبی با پرویز پرستویی تشکیل داده و مخاطب از تماشای‌شان بر پرده لذت می‌برد.

همیشه‌ی

در انتظار لئو

نگاهی به فیلم اول آمالیا اولمن «El planeta»



آمالیا اولمن، نخستین فیلم بلند سینمایی خود را بر اساس یک داستان واقعی اما در ژانر کمدی‌سیاه ساخته‌است. لئو پس از فوت پدرش مجبور به ترک لندن و بازگشت به شهر مادری‌اش می‌شود. بحران اقتصادی دامن خانواده او را گرفته و لئو امکان بازگشت به لندن و ادامه تحصیل را ندارد. او سعی می‌کند تا خود را با شرایط جدید وفق دهد اما دایره فشار اقتصادی هر لحظه تنگ‌تر می‌شود… او با نگرشی مینیمالیستی به مسائلی چون بحران اقتصادی اسپانیا، زوال طبقه متوسط و روابط پیچیده مادر و دختری می‌پردازد و از شوخی‌کردن با فقر لحظه‌ای دریغ نمی‌کند. این شوخی‌ها، خندیدن در مواجهه با تراژدی است. مثلاً وقتی لئو (با بازی آمالیا اولمن) لپ‌تاپ به‌دست در خانه می‌چرخد تا به آنتن وای‌فای همسایه دست پیدا کند (یادآور انگل بونگ جون-هو) با وقتی با قطع برق خانه، لئو مجبور به کتاب‌خواندن در راهروی خانه می‌شود و چون چراغ راهروی خانه در زمان خاصی خاموش می‌شود، او بایستی هر چند دقیقه یک‌بار تکانی بخورد تا سنسور چراغ فعال شود. با تدبیر اولمن، فیلم‌نامه بیننده را با ظرفیت ترازیش قفل‌گش می‌دهد، اما او را از تجربه پالایش روانی معاف می‌کند و درواقع احساسات متناقض، به‌جای تحریک، به تعادل می‌رسند. به‌یاد بیاوریم شیرینی‌هایی را که مادر روی میز آشپزخانه چیده‌است؛ شیرینی‌هایی با ظاهری دل‌فریب اما آکنده از تلخی ناشی از فشارهای اقتصادی که باعث قطع برق شده و این شیرینی‌های دل‌برا به‌زودی خارج از یخچال قاسد می‌شوند.

El Planeta نام رستورانی است که لئو و ماریا در آن غذا می‌خورند، اما به‌نظر می‌رسد عنوان فیلم بیشتر به مکان نمادین فیلم اشاره دارد. سیاره فقر و بدبختی، مرمعانی که سخت می‌کوشند تا به طبقه متوسط متصل باقی بمانند اما بحران اقتصادی و تنش‌های خانوادگی، آخرین رشته‌های وصل را نیز پاره می‌کند. اولمن آرام‌آرام مخاطب را با فاجعه زندگی لئو همراه می‌کند و برای ترسیم این زندگی محنت‌بار به احساسات‌گرایی و گرفت‌ن چند قطره اشک از مخاطب متوسل نمی‌شود. گویی اولمن هر جا که لئو را غرق در ناکامی می‌کند، مصراانه لحظه درهم‌شکستن او را حذف می‌کند تا مخاطب فاصله‌اش را با بروز ترحم نسبت به شخصیت اصلی حفظ کند.



در فیلم اولمن، خبری از سیر تحول شخصیت به شکل نمودارهای رم‌سوم در فیلم‌نامه‌نویسی نیست و حتی شخصیت آن‌تاکنیست دیده نمی‌شود. تعداد شخصیت‌ها کم است و نشانی از درگیری و کشمکش از نوع کلاسیک‌اش دیده نمی‌شود. فیلم‌نامه به‌برشی از زندگی مادر و دختر معطوف می‌شود که آغاز و پایان آن نزدیک بههم است و فیلم‌نامه‌نویس به‌جای تعبیه حاسن، از تصویرسازی دراماتیک‌ترین لحظات قصه‌اش امتناع می‌کند و با رفغ تا یک‌د از روند سرفقت‌های مادر، فیلم‌نامه را از فضای معمایی – حادثه‌ای به فضای کمدی سیاه وارد می‌کند. فیلم اولمن به سبک ادبیات مینیمالیستی، مقدمه‌گریز است. او بدون مقدمه‌چینی‌های رم‌سوم در درام‌های هالیوودی، روایت شخصیت‌اصلی قصه را شروع می‌کند و مخاطب را در کوتاه‌ترین زمان ممکن با پوچی زندگی لئو آشنا می‌کند. از آنجا که در داستان‌های مینیمال، با طرح روایت‌های چندوجهی میانه‌ای ندارند، اولمن دست به دامان پاپانی برکشش می‌شود. در پایان با مردم شهر مواجه می‌شویم که گروهی دعاگوی پادشاه و گروه دیگر متعهداو هستند. در کتاب تعجب‌مادر لئو‌سار در میان دوستداران پادشاه که برای استقبال آمده‌اند می‌بینیم.

اولمن در فصول گفت‌وگوهای مادر و دختر بس‌ا دختر و مرد چینی، از پلان‌سکانس استفاده می‌کند. در واقع دوربین گوشه‌ای آرام گرفته و دیالوگ‌ها را ثبت می‌کند و خبری از کات‌های پر تکرار بین دو سسر گفت‌وگو نیست. اما اولمن روند آماده‌شدن لئو برای رفتن به قرار با مرد چینی را با جامپ‌کات به تصویر در می‌آورد. لئو شاد و سرمست با آهنگی شاد، در میان حال پرو لباس است؛ گویی قرار است تغییری در ضرابهنگ زندگی کسالت‌بار او در شهر خیحون ایجاد شود. وقتی لئو قصد مره چینی را می‌فهمد، دوربین دوباره آرام می‌گیرد و برش‌های متعدد جای خود را به پلان‌سکانسی می‌دهد که لئو در لانگ‌شات درحال رفتن به ساحل و به‌یادزندن است. او آخرین امیضش را نیز برای خروج از بحران در شهر مادری‌اش از دست داده‌است؛ گویی این تنهایی و درماندگی با آه‌های آرام دریا تقسیم می‌شود. پس از دیدار لئو با مرد چینی، استفاده از سکوت در نماها، پارادوکسی جذاب با نماهای پر از گفت‌وگوی قبلی ایجاد می‌کند و فضای ذهنی لئو و سیر فروپاشی او (برایش از پیش آشکار می‌کند.

نماهای پیاده‌روی لئو در خیابان‌های شهر، ادای دینی است به جیم جازموش و سبک فیلمبرداری او در پلان‌های مشابه سطح شهر. دوربین رو به پیاده‌رو ثابت می‌ایستد، شخصیت به قصاب وارد و از قاب خارج می‌شود. نماهایی که با کنش شخصیت همراه نیست، اما باطنی را به تصویر می‌کشد که گویی شخصیت در آن به‌دام افتاده است. سیاه وسفید بودن نیز از دیگر مولفه‌هایی است که فیلم اولمن را به فیلم‌هایی چون عجیبت‌تر از بهشت نزدیک می‌کند. سیممای مستقل در عصر حاضر به سختی نفس می‌کشد و فیلم‌هایی چون «سیاره» می‌توانند پرچم‌دار مسیری باشند که چراغش توسط فیلمسازانی چون جارموش روشن شده‌بود.